

در این قسمت از کلام داستان زندگی اسحاق مانند قصه‌ای شیرین است. او پسر جوانی است که در خانواده ثروتمندی زندگی می‌کند و وعده و برکت خدا مکمل کنند. ثروت اوست؛ و اکنون این فرزند وعده، به‌دنبال همسر است.

اسحاق در کنعان زندگی می‌کند با این وجود ابراهیم نمی‌خواهد پسرش از کنعانیان زن بگیرد زیرا طبق پیدایش ۲۹:۲۲-۲۷ زیر لعنت خدا قرار داشتند. ابراهیم مطمئن است که همسر اسحاق را خداوند انتخاب کرده است و این زن باید به‌عبارتی جایگزین سارا باشد؛ زنی لایق و شایسته زیرا فرزندان او صاحب برکت و وعد □ خداوند خواهند بود. با این اطمینان، او خدمتکارش را تشویق می‌کند که به این مأموریت برود (پیدایش ۲۴:۸-۸) و اشاره می‌کند که فرشت □ خداوند پیش روی او خواهد رفت و زن انتخاب شده را به او نشان خواهد داد. ایلعازر، خادم ابراهیم، راهی مأموریت می‌شود و پس از طی مسافتی طولانی به شهر ناحور می‌رسد، جایی که برادر ابراهیم زندگی می‌کرد. این خدمتکار باوفا دو عمل مهم انجام می‌دهد:

۱- دعا می‌کند و علامتی می‌گذارد.

۲- به‌طور عملی اقدام می‌کند یعنی به سرچشمه‌ای می‌رود که زنان و دختران برای کشیدن آب به آنجا می‌رفتند.

در اینجا دو نکت □ مهم می‌آموزیم: سهم خدا و سهم انسان. ایلعازر از هدایت خداوند اطمینان داشت و برای درک اراد □ خدا، دعا می‌کند، علامت می‌گذارد و وارد عمل می‌شود. او می‌داند که دختران و زنان مشرق زمین خجالتی هستند و با غریبه‌ها صحبت نمی‌کنند. پس شرط او این است که دختری که شجاعانه به سؤال او جواب بدهد، انتخاب شد □ خداوند است. از آنجا که آن زن در عمل ادامه دهند □ وعد □ خدا می‌باشد، پس باید روحاً و جسماً قوی باشد. به این ترتیب خدمتکار ابراهیم در سکوت دعا می‌کند. هیچکس به‌جز خداوند دعای او را نشنید و مطمئناً این دعا ادامه داشت تا وقتی که در مقابلش دختر جوانی را دید که سبوی آب بر دوش دارد و نزدیک می‌شود. خادم با اطمینان جلوی دختر می‌رود و آب می‌طلبد و دختر آن جوابی را می‌دهد که خدمتکار ابراهیم منتظرش بود: «ای آقای من بنوش و برای شترانت نیز بکش». چرا این دختر بر خلاف دیگر دختران مشرق زمین عمل کرد؟ نه تنها با يك غریبه سخن گفت بلکه در عمل هم کمک کرد.

این آن سهم خدا است که عمل می‌کند. خداوند زنی را انتخاب کرده بود که صاحب برکت باشد و نسل او برکت یافته باشند. او خودش نمی‌دانست که انتخاب شد □ خداوند است، چنانچه کلام خداوند می‌فرماید: «خوشابه‌حال کسی که او را برگزیده و مقرب خود ساخته» (مزمو ۴:۶۵). شاید به‌همین دلیل او برخلاف سنت مشرق زمین عمل کرد و با غریبه سخن گفت.

اکنون ایلعازر مطمئن است که دعایش جواب داده شده است و دختری که روبروی او قرار دارد همسر اسحاق است؛ این دختر برادرزاده ابراهیم و دختر بتوئیل بود و نامش رفقہ (ریکا) به‌معنای "بند" می‌باشد.

ایلعازر به منزل لابان دعوت شد و تمامی داستان را برای اهالی خانه بازگو کرد و آنها متوجه شدند که رفقہ همانا انتخاب شد □ خداوند برای ازدواج با اسحاق است.

در اول یوحنا ۵:۱۴-۱۵ چنین می‌خوانیم: «این است اطمینانی که در حضور او داریم که هرگاه چیزی بر طبق اراده وی درخواست کنیم، ما را می‌شنود. و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.»

ابراهیم و ایلعازر با چنین اطمینانی دعا کردند و حالا جواب دعای آنها حاضر بود، رفقہ به‌عنوان همسر منتخب اسحاق راهی غربت می‌شود.

رقفہ خصوصیات خاصی داشت، دید خوب، ایمان به خدا، او از طریق ترک دیار و خویشانش ثابت کرد که وعده‌های خدا را از صمیم قلب پذیرفته و تسلیم اراد □ خداوند شده است. از طرفی اسحاق هم برای همسر آینده‌اش در دعا بود چون او باید جانشین مادرش سارا می‌شد. از نظر ایمان، اطاعت، زیبایی و هوش و استعداد نباید کمتر از سارا می‌بود. در پیدایش ۲۴:۶۵ می‌خوانیم که رفقہ به محل سکونت اسحاق می‌رسد و سپس اسحاق او را به خیم □ مادرش می‌برد و به این ترتیب رفقہ جانشین سارا می‌شود. مدتی می‌گذرد رفقہ حامله نمی‌شود، اسحاق برای همسرش دعا می‌کند و خداوند دعای او را مستجاب می‌کند و رفقہ احساس می‌کند دو طفل در رحم اوست که با هم در جدال هستند پس به‌حضور خدا می‌رود و دعا می‌کند (پیدایش ۲۵:۲۳). او سؤال می‌کند و خداوند پاسخ می‌دهد: «دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا شدند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود.»

دو فرزند دو قلو متولد می‌شوند، اولی پُرمو (عیسو) است و دومی پاشن □ پا را می‌گیرد (یعقوب). این دو فرزند از نظر شخصیتی درست نقط □ مقابل هم هستند. عیسو خشن، تندخو، دارای علائق زمینی، شکارچی، مرد صحرا، بدون فکر و تابع احساسات آنی، در ضمن محبوب پدر است. یعقوب برعکس عیسو است. بدون مو، آرام، علاقه‌مند به‌خانه و بعدها می‌بینیم پُر کار، برنامه‌ریز، مدیر خوب، حسابگر، ثابت‌قدم و برای رسیدن به اهداف خود حاضر است رنج ببرد.

معنی اسم او می‌توانست منفی باشد یعنی "پشت پا" زدن به دیگران، چنانچه عیسو ۲۷:۳۶ می‌گوید: «نام او را یعقوب به‌خوبی نهادند زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد.» پس او تمایل به‌دست آوردن و چنگ زدن به مزایای دیگران را داشت. او محبوب مادرش بود. اما کدامیک از این دو برادر نزد خدا مقبول بودند؟

عیسو مسئل □ نخست‌زادگی را خوار شمرد و خیلی ارزان با يك كاسه آتش آن را معاوضه کرد. شاید عیسو ارزش واقعی نخست‌زادگی را نمی‌دانست. اهمیت تصاحب این برکت زمانی بهتر فهمیده می‌شود که آن را با قوانین آن دوره مقایسه کنیم که مطابق با آنها، برکت دادن به‌صورت شفاهی از نظر قانونی تعهدآور بود.

ولی این واقعیت که کتاب‌مقدس بر اهمیت مقام رهبری، بیش از برکات مادی تأکید می‌نماید جالب توجه است. در عبرانیان ۱۲:۱۶-۱۷ چنین می‌خوانیم: «هشیار باشید که هیچ یک از شما فاسد یا همچون عیسو دنیوی نشود که به خاطر کاسه‌ای آتش، حق پسر ارشد بودن خود را فروخت. و چنانچه می‌دانید، بعد که خواهان به میراث بردن آن برکت بود، مقبول واقع نشد. و هرچند با زاری در پی آن بود، جای توبه پیدا نکرد.» پس عیسو دنیوی رفتار کرد و بعدها می‌بینیم از فرمان خدا سرپیچی نمود و با دختران "حتی" ازدواج کرد.

یعقوب شاید حيله‌گری کرد اما او بیشتر تمایل به مسائل روحانی داشت تا جسمانی؛ و شاید روحی □ برادر بزرگتر را می‌شناخت که برای او مسائل مادی مهمتر از مسائل روحانی بود. پس آنچه برای عیسو مهم نبود برای یعقوب اهمیت داشت و آنها را نیز بدست آورد.

اما برگردیم به رفته: او زندگی را بسیار خوب شروع کرده بود، دست خدا در زندگی او بود. با اراد □ کامل خدا ازدواج کرد و با اراد □ خدا صاحب فرزندان شد، اما شاید رابطه‌ای درست با همسرش اسحاق نداشت. او در دنیای خودش زندگی می‌کرد. با وجود اینکه می‌دانست اراد □ خداوند در برکت دادن یعقوب است، نه تنها به خداوند اعتماد کامل نکرد بلکه از خداوند مشورت هم نگرفت. شاید اگر مسئله را با اسحاق در میان می‌گذاشت اسحاق هم متوجه می‌شد که وعد □ خداوند مربوط به یعقوب است و مسئله بدون درگیری حل می‌شد. او فراموش کرد که خدای قادر مطلق می‌تواند پیش روی او برود و برای او بجنگد. در اشعیا ۴۸:۳۱ می‌خوانیم: «انانی که منتظر خداوند باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد، خواهند دوید و خسته نخواهند شد، خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.» رفته در این مورد عجله کرد و خود ابتکار عمل را در دست گرفت! در باب ۲۷:۴۴ می‌بینیم که رفته به یعقوب می‌گوید:

«نزد برادرم لایان به حران فرار کن و چند روز نزد وی بمان تا خشم برادرت برگردد و آنچه بدو کردی فراموش کند آنگاه می‌فرستم و تو را از آنجا باز می‌آورم.» اما این مدت زمان ۲۰ سال به‌طول انجامید و رفته خود از دیدن فرزند محبوبش محروم ماند. پس این چنین است که امثال سلیمان می‌گوید: «هر زن حکیم خانه خود را بنا می‌کند و زن جاهل خان □ خود را خراب می‌کند.» در اثر عمل خودسرانه رفته روابط فامیل با یکدیگر خراب شد و اینجاست که می‌توان گفت:

زن- اگر از نسل رفته هستی: تو منتخب خداوندی. اجازه بده خداوند در تمامی راه‌های تو را هدایت کند به‌خصوص در تصمیمات مهم زندگی از او مشورت بطلب و مطمئن باش که خدای قادر مطلق می‌تواند پیش روی تو برود و برای تو بجنگد.

مرد- اگر از نسل اسحاق هستی: تو برگزیده و معجز □ خداوندی، پس با اعتماد به خداوند سعی کن در هم □ راه‌های خود او را بشناسی و او طریقت را راست خواهد گردانید.

فرزند- اگر از نسل عیسو هستی: برکتی را که از خداوند یافته‌ای ارزان مفروش، بگذار خداوند در زندگی جلال یابد.

فرزند- اگر از نسل یعقوب هستی: مطمئن باش که خداوند تو را انتخاب کرده پس سعی نکن با حيله زیر پای دیگران را خالی کنی، زیرا آنچه اراد □ خداوند است انجام خواهد گرفت. زیرا خداوند خود پیش روی تو می‌رود، او با تو خواهد بود و تو را و نخواهد گذاشت و ترك نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.